بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه: (مبحث سوم: مراتب و مدارج دین)

سومین مبحثی که در سلسله مباحث به آن پرداختیم بحث مراتب و مدارج دین بود از مباحثی است که در مسائل مختلفی که در آینده هم به آنها پرداخت خواهیم کرد مورد نیاز است و به همین دلیل به یک شکلی جدایش کردیم که ابعاد مختلفش را یک بررسی داشته باشیم.

عرض کردیم که دین را می‌شود به لحاظ مرتبه‌ای به اقسام و مراتبی تقسیم کرد در چیز‌های جدید زیاد مطرح می‌شود و مثلاً بعضی از کسانی که در این زمینه مقاله نوشتند و حرف زدند می‌گویند که اسلام یک و اسلام دو و اسلام سه این جور تعابیری دارند.

ما به‌عنوان مراتب دین اینجا بحث کردیم و به استناد ادله می‌خواستیم ببینیم این مراتب چه نسبتی باهم دارند در این مراتب گفتیم که یک مرتبه دین ثابت و نفس الامر است «**وَ إِنَّهُ في‏ أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكيم**‏»[[1]](#footnote-1) و آیات و روایاتی که نشان می‌دهد که دین یک حقیقت واحد کامل ثابت در لوح محفوظ و فی علم الله است من البته با آنچه قبلاً نوشتم یک تغییری دادم ما اینجا این را دو مرتبه کردیم دین ثابت که دین نفس الامری است و دین نازل بر پیامبر که نسبت به پیامبران قبل کامل بود و دینی که با ائمه به‌صورت تفصیلی کامل می‌شود دین نازل بر پیامبر (ص) و دین کامل با اسرا نبوت و ولایت به‌طور تفصیلی که این را ما یک مرتبه کردیم و می‌شود این را دو مرتبه قرار داد مطلب خیلی فرق نمی‌کند منتهی تفاوت دیدگاه شیعه و سنی اینجا مهم است که در دیدگاه اهل سنت در حقیقت آنچه داریم دین ثابت و نفس الامری داریم و بعد هم دین نازل بر رسول داریم یعنی هر چه بوده دست ایشان است و سنت و احادیث ایشان و تمام می‌شود اما در شیعه نازل بر رسول است که با ولایت تکمیل می‌شود و تفاصیل دین در اختیار اولیاء الهی است که بخشش حتی در زمان ظهور هم باقی مانده این تفاوتی است که فرق شیعه و سنی درواقع همین است آنها این مرتبه را این می‌دانند ولی ما این مرتبه دوم را می‌گوییم یک تکمله‌ای دارد که می‌شود از مرتبه سوم جدا کرد.

درواقع تفاوت شیعه و سنی در آنجاست و جدا کردنش هم به نظر می‌آید معنی ندارد برای این‌که اهمیت تفاوت نگاه شیعه و سنی را اینجا نشان می‌دهد و فرض هم دین ابلاغی است آنچه در خود عصر پیامبر و ائمه بر مردم ابلاغ شده که طبعاً در این دین ابلاغی هم دیدگاه شیعه و سنی تفاوت خودش را نشان می‌دهد همان‌طور که قبلاً عرض کردیم.

مشکل این بحث‌ها این است که این طور نیست که به‌صورت منقح در یک جایی نوشته شده باشد در بحث قرآن آن مراتب یک مقدار مطرح است در علوم قرآن؛ که قرآن در لوح محفوظ است نازل شده ظاهر دارد باطن دارد به این شکل مباحث پراکنده‌ای است که به دلیل تماس معارف ما با شبهه‌ها و پرسش‌های جدید اصلاً آن بحث‌ها مطرح شده البته بی‌سابقه هم نیست یک سابقه‌ای هم در سنت گذشته ما دارد اینجاها شیعه و سنی خیلی فرق ندارد آن جاهایی که فرق دارد عرض کردم

سؤال: دین نازل شده سه مرحله داشته درواقع؟

اگر کسی خواست می‌تواند جدا بکند که بگوید ما یک نزول به اصطلاح ما یک دین واقعی تام آنجا داریم و یک نزول ناقص داریم که در طول تاریخ انبیاء بوده بعد یک نزول تام داریم با توجه به دیدگاه‌های شیعه در حقیقت ما یک نوع تکمیل تفصیلی هم در بیان ائمه در آن وجود دارد به ذهنم می‌آید که می‌شد این جوری هم تفصیل کرد البته خیلی فرق هم نمی‌کند اگر بخواهید آن جور می‌شود تنظیم کرد این هم در حقیقت دین نازل دینی که با وجود ائمه تکمیل می‌شود تا اینجا ما در حقیقت می‌گفتیم که این دایره‌ها بر هم منطبق است دایره آنچه بر رسول و ائمه نازل شده برهم منطبق است اگر تفکیک بکنیم یک کمی تفاوتی هم پیدا می‌شود که واضح است که من به نمی‌پردازم.

## دین واصل

آنچه مسأله پنجم قرار می‌دهیم دین واصل است که مقصود از دین واصل آن است که واصل شده به متأخران از عصر امامت و ولایت و یا آن‌هایی که در همان عصر فاصله مکانی داشتند یعنی برای آن‌هایی که فاصله مکانی و زمانی به مبدأ ابلاغ دین دارند این مقصود است. ما گفتیم که این دین واصل نسبت به دین ابلاغی در حقیقت عموم و خصوص مطلق است و بخشی از آن واصل نشده و دلایلی را هم ذکر کردیم و گفتیم که در اینجا عدم وصول به خاطر این است که در روایات و در قرآن به‌طورکلی متون از دست رفته یا این‌که قرائن همراه با متون از دست رفته یکی از این دو صورت است عللش هم یکی از روند طبیعی افتادگی و ضیاع است به خاطر فاصله زمانی است و یکی هم تحریفات و تضییعات عمدی و دست ویکی هم تقیه و یکی هم عوامل خاص تضییقاتی که بر آنها وارد می‌شده و یکی هم سوء عمدهایی که احیاناً در کار بوده و یکی هم نقل به معنایی که در خود آن هم گاهی آسیب می‌زند به این امر. این‌ها عواملی بود که دیروز عرض شد.

## دین مفهوم و مکشوف

دین مفهوم و مکشوف درواقع آنچه از همین دین واصل و متون واصل ما فهمیده‌ایم عالمان ما و مجتهدان ما آن را فهمیده‌اند که این همان در بعضی مقالات روشنفکران اسلام یک و اسلام دو نامیده می‌شود اسلام یک یعنی همان دین واصل اسلام دو یعنی آنچه مجتهدان و عالمان دین فهمیده‌اند و آن را ثبت و ضبط کرده‌اند این تعبیرات یک و دو که بعضی‌ها دارند منظور از یک همان مراحل قبل است که تفکیک شده نیست و دو یعنی آنچه ما و علمای ما و دانشمندان ما آن را فهمیده‌اند این هم مرحله دیگری است.

### نکات

#### نکته اول

نکاتی که ما اینجا در آن بخش باید به آن بپردازیم چند تا نکته است یکی این‌که در مرحله چهارم ابلاغ داریم که شأن پیامبر و ائمه است یکی هم ایصال داریم که ایصال این متون که شأن محدثان و راویان است آن‌هایی که برای ما به‌صورت متواتر بیان شده مثل خود متن قرآن که عموم مسلمان‌ها به‌عنوان راوی متن قرآن هستند و در اخبار هم بعضی محدثان به‌صورت متواتر و بعضی به‌صورت مستفیض یا واحده نقل شده‌اند این شأن آن‌هاست که ایصال و واسطه در ابلاغ متن است و یکی هم اجتهاد است که این مربوط به مرحله ششم است که در اینجا اجتهاد کار فقها و دانشمندان اسلامی است به معنای عام در حقیقت کار آنها این است که این مرحله ششم را یعنی آن مواد خام را در اختیار می‌گیرند و با اجتهاد خودشان چیزهایی را استخراج می‌کنند چه برای خودشان و چه برای دیگران. این مرحله ششم نسبت به مراحل قبلی طبعاً علی‌الاصول می‌تواند به یک معنی مطلق و به یک معنی من وجه است به معنایی که مطلق است معنایش این است که آنچه واصل شده است به‌عنوان متن قرآن و در اخبار و احادیث به ما منتقل شده معلوم نیست که همه آنها مورد فهم و کشف قرار بگیرد و لذا خیلی از چیزها ممکن است در قرآن و روایات باشد که مورد اجتهاد قرار نگرفته باشد یا اگر اجتهاد می‌شود نتواند شخص به‌درستی به واقع مسأله پی ببرد و لذا دین واصل در متون اصلی کتاب و سنت معلوم نیست همه‌اش مکشوف ما بشود ممکن است بخش‌هایی مکشوف ما نشود کما این‌که ممکن است ما چیزهایی را خارج از دین باشد فی‌الواقع ولی ما اشتباهی بفهمیم و به دین نسبت بدهیم و لذا اجتهاد با آنچه در منابع و متون آمده حالت من وجهی دارد گاهی ما را به واقع می‌رساند و گاهی یک چیزی وجود دارد که ما را به آنجا نمی‌رساند و گاهی به یک جایی می‌رسیم که درواقع نیست و لذا آنچه اجمالاً می‌توانیم بگوییم این است که یک اموری ممکن است در دین واصل باشد که در دین مکشوف و مورد اجتهاد در اختیار ما قرار نگیرد. یک چیزهایی وجود دارد که ما به آن نمی‌رسیم و به چیزهایی که می‌رسیم آنجا وجود ندارد اهمیتی ندارد؛ و درستش همان افت مطلق است یعنی همان‌طوری که چیزهایی در ابلاغ بود و واصل نشده بود چیزهایی هم واصل شده به لحاظ متنی موادش در دسترس قرار گرفته اما فهم مجتهدان نتوانسته آن را کشف بکند و اجتهاد به آن دسترسی پیدا نکرده و لذا این هم به نحوی اخص می‌شود و مواردی ممکن است که وجود داشته باشد که ما به آن دسترسی پیدا نکنیم این یک مطلب است بنابراین در مقایسه این دو تا این باز اخص می‌شود و آن دو سه دایره اول بر هم انطباق داشت و نتیجه هم این است که آنچه در اجتهاد در دسترس ما قرار می‌گیرد نمی‌توانیم بگوییم دسترسی پیدا می‌کند بر تمام آنچه بر رسول وحی و نازل شده و در دسترس آنها بوده. بلکه ممکن است بخش‌هایی از آن قطعاً واقع هم شده و بخش‌هایی از آن در دسترس قرار نمی‌گیرد

سؤال: می‌شود بگوییم دین نفس الامری دین ثابت و مکشوف دین متغیری است؟

جواب: دین که متغیر نیست دین که ثابت است بله از این حیث که در یک مواردی اجتهاد ممکن است تحول پیدا بکند عوض بشود و خطا بکند بله ولی آن درواقع احکام ظاهری و اجتهاد ظاهری است که تغییر پیدا می‌کند نه آنچه واقع است.

اینجا علاوه بر رابطه نسبتی که عرض کردیم چند نکته را در تکمیل این بحث باید اشاره بکنیم:

1. یکی اصل این‌که این پدیده اجتهاد یک پدیده متکامل و تدریجی است اجتهاد امری نیست که بگوییم در یک حدی اجتهاد شد و فهمیدند و تمام شد و رفت. واقعیت ملموسی است که در یک فرایند متکامل و تدریجی و بسط دهنده معارفه است و در طول زمان تکامل پیدا می‌کند و به مسائل جدیدی دسترسی پیدا می‌کند. و اجتهاد هم بنا بر نظر شیعه هم تخطئه پذیر است و علت این تخطئه پذیری هم این است که قبلاً گفتیم که لکل واقعه حکم عند الله. در آن بحث لکل واقعه حکم که مسأله دوم ما بود و حتی آن مسأله اول که می‌گفتیم دین یک نوع جامعیت دارد و متن قرآن و همه آنچه برای سعادت مؤثر است در آن منطوی است.
2. یک نکته‌ای که در ذیل آن باز تأکید بکنیم و توجه بدهیم به مسأله تخطئه و تصویب است که دو نظریه‌ای است که در اصول وجود دارد و تفاوتی که در بین شیعه و گروهی از اهل سنت با گروهی دیگر از ایشان با مصوبه دارد. آن بحث از آثار همان بحث لکل واقعه حکم است. اینجای این داشت که بیشتر از این بحث بکنیم ولی چون کمابیش این و آنجا بحث شده پرانتز را باز کردم که این بحث را در ذیل بحث لکل واقعه حکم قرار دهیم. چند تا مطلب را بایستی اشاره بکنیم که آنجا اشاره نکردیم:

* یکی این است که ما وقتی می‌گوییم لکل واقعه حکم عند الله که ما این را اثبات کردیم که لکل واقعه حکم واقعی اولی عند الله یعنی در مرتبه نفس الامر که بعداً هم ابلاغ شد که آن هم ثابت است؛
* یکی از لوازم آن یا نکاتی که در تکمیل آن باید افزود این است که آن حکم واقعی که بر هر امری سوار شده آن ثابت است و با اجتهاد و تغییر رأی افراد تعیین و تغییر پیدا نمی‌کند این یک نکته‌ای است که باید به آن اشاره بشود گر چه تفصیلش ممکن است به نحوی در موارد دیگر هم بیاید.
* یکی هم این است که اشاره کردیم به فرمایش مرحوم شهید صدر که قائل به منطقه الفراغ بودند آن هم به‌هرحال امری است که ذیل آن باید به آن توجه بکنیم که منطقه الفراغ مرحوم شهید صدر اگر مقصودشان این باشد که حوزه مباحات حکم نیست و عدم الحکم است ما به نظرمان می‌آید که حکم آن جوری نیست آن مباحات تشریع شرعی است و اگر مقصودشان این است که منطقه الفراغ حکم الزامی نیست مطلب درستی است پس مقصود ایشان که گفته‌اند منطقه الفراغ که خیلی روی آن در اقتصادنا مانور داده این است منطقه الفراغ یعنی منطقه آزاد. این آزاد بودن اگر مقصودشان این است که ما در حوزه مباحات اصلاً حکم نداریم نه این جور نیست حکم است اما اگر مقصود این است که حوزه مباحات فراغ از حکم الزامی است این مطلب درستی است.

#### نکته دوم

یک نکته هم این است که مقصود آنها اباحه به معنای عام باشد مستحب و مکروه را هم می‌گیرد که آن وقت اشکالش بیشتر هم می‌شود این هم دو تا مطلبی بود که ذیل آن جای بسط بیشتری داشت.

س: حکم اولی و حکم ثانوی!

ج: نه حکم ثانوی همان عناوین کلی ثانویه در همان عالم نفس الامر هم است آن به لحاظ مصداق است و الا همین‌که اضطرار «الضرورات تبیح المحذورات» خود این یک قاعده نفس الامری است و در آن عالم هم ثابت است آن نفس الامری که میگوییم همه احکام و عناوین و حقایق توصیفی و تجویزی همه را می‌گیرد

س: این عناوین ثانوی در نفس الامر وجود ندارند؟

ج: وجود دارد احکام نفس الامری در عالم وجود دارد در مرحله فعلیت و تنجیز می‌گوییم تفاوت پیدا می‌کند و الا در آن عالم همه آنها بحث مصداق نیست تشریعات در کنار هم جمع است لیس علیکم فی الدین من حرج، لا ضرر و لا ضرار، الضرورات تبیح المحذورات عین این است که الصلاه واجب همه‌اش ثابت است و ابلاغ و نازل هم شده است

پس پدیده اجتهاد یک پدیده متکامل و تدریجی است و بسط هم به‌تدریج می‌دهد.

#### نکته سوم

نکته دیگری که در اجتهاد باید توجه داشت این است که این بسط دهندگی اجتهاد که معارف را بسط می‌دهد یکی از این علل را دارد که به اختصار به آن اشاره بکنم یا به خاطر این است که چه طور می‌شود که با اجتهاد ما به معاف جدیدی می‌رسیم که قبلاً در دسترس نبوده این دلایل ثانوی و اولی دارد که من به بعضی از این ادله اشاره می‌کنم یکی از ادله این‌که با اجتهاد می‌توان حرف‌های جدیدی را از متون دینی فهمید این است که پرسش‌های جدیدی مطرح می‌شود یعنی تا وقتی که بشر این پرسش‌ها برایش وجود نداشت این متن نمی‌توانست با شما بیش از این سخن بگوید ولی چون پرسش شما بسط پیدا کرد به خاطر تحولات زندگی این بسط زندگی و طرح موضوعات جدید و پرسش‌های جدید موجب می‌شود که مسائل تازه‌ای را از دین استخراج کرد نه این‌که در دین نبوده در دین بوده ولی به دلیل این‌که ما نمی‌فهمیدیم موضوع نداشتیم پرسش نداشتیم نمی‌شد از این چیزی را برداشت کرد و وقتی که زندگی تحول پیدا کرد و پرسش‌های تازه‌ای مطرح شد آن وقت یک چیزهایی منطوی در متن با اجتهاد کشف می‌شود این یکی طرح پرسش‌ها و موضوعات جدید است

##### علل بسط اجتهاد نسبت به معارف دینی

###### علت اول: رشد روش‌ها و پیشرفت روش‌شناسی اجتهاد

یکی از علل بسط اجتهاد نسبت به معارف دینی رشد روش‌ها و پیشرفت روش‌شناسی اجتهاد است چون اجتهاد یک شیوه می‌خواهد با یک شیوه و روش‌ها انسان می‌رود در متون اخبار و احادیث و چیزهایی را به دست می‌آورد در آن زمان بعضی از این روش‌ها چون روش‌های ناقصی بوده نمی‌شد چیزهای جدیدی را به دست آورد ولی چون روش عقلی بشر رشد پیدا کرده می‌تواند حرف‌های تازه‌ای را از این به دست بیاورد پس عامل اولی این است که موضوعات و پرسش‌های جدیدی بر دین عرضه می‌شود و لذا معارف تازه‌ای هم کشف می‌شود و عامل دوم این است که ما نمی‌گوییم موضوع هم جدید است موضوع قدیم هم است و چون اصول ما و روش ما تکامل و بسط پیدا کرد می‌توانیم چیزهای جدیدی را از آن بفهمیم. عین این در عالم تکوین و علم هم همین است در این عالم هم اتم و هم نانوتکنولوژی همه این مسائل همیشه در متن عالم بوده منتهی چون روش و دامی نداشته تا بتواند این‌ها را صید بکند می‌مانده حالا که روش پیشرفت پیدا کرده حقایق بیشتری را به دست می‌آورد نسبت ما با قرآن و احادیث همین نسبت است عامل اول این است که موضوع و پرسش جدیدی را می‌آوریم و آن بسط پیدا می‌کند.

###### علت دوم: روش‌های نو و متکامل

عامل دوم این است که با روش‌های نو و متکامل ما می‌توانیم مطالب جدیدی را به دست بیاوریم.

###### علت سوم: بلوغ عقلی بشر

عامل سوم را که به نحوی می‌توان آن را جدا کرد اصولاً بلوغ عقلی بشر است نه از نظر روشی از نظر توانمندی عقلی و گنجینه فهم و عقل بشر وقتی یک بلوغ بالاتری را پیدا می‌کند طبعاً چیز‌های جدیدی را می‌تواند پیدا بکند.

این سه تا عامل اصلی است که می‌آید اجتهاد را بسط می‌دهد.

این‌که در آخرالزمان عقل تکامل می‌یابد این همان چیزی است که در روایات آمده در ذیل آیات آخر سوره حدید و در مورد سوره قل هو الله آمده اقوامی در آخرالزمان می‌آید که این‌ها را می‌فهمند و این‌که آخرالزمان اقوامی این‌ها را می‌فهمند به خاطر این است که روششان تحول پیدا می‌کند یا به خاطر این است که فهمشان یک فهم متکامل‌تری شده و می‌تواند این را بفهمد این «**نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريد**»[[2]](#footnote-2) یک فهمی می‌تواند آن زمان داشته باشد و حالا یک فهم دیگری داشته باشد به خاطر این است که فلسفه رشد پیدا کرده و اصلاً توانمندی بشر بالاتر رفته یک وقتی در حوزه‌های ما وحدت شخصی و تشکیکی وجود در حد کفر تلقی می‌شده ولی بعد که پیش می‌رود ذهن می‌بیند که اصلاً با کفر خیلی فاصله دارد با تکامل فکر بشر می‌آید همان وحدت شخصی را جوری می‌فهمد که تقابل و تضادی هم با دین ندارد بلکه این را از خود دین می‌تواند بفهمد و همان را تفصیل دین قرار می‌دهد به‌هرحال این سه تا عامل اصلی اینجا وجود دارد.

س: در آخرالزمان از خود قرآن هم می‌تواند بفهمد؟

ج: می‌تواند بفهمد، به خاطر این است که ضریب هوشی و استعداد بشر رشد پیدا کرده عین این‌که بشر مراحل رشد دارد جامعه هم در طول تاریخ یک مراحل رشدی را طی می‌کند.

نکته بعدی این است که این یک اصل در قرآن است که قرآن یک گنجینه‌ای است که دائم می‌تواند یک مطالب جدید از آن استفاده بشود «**إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنْقَضِي غَرَائِبُه**‏»[[3]](#footnote-3) این‌ها در نهج البلاغه دارد و روایات معتبری هم آمده که ما چون طول می‌کشد وارد تفاصیلش نشدیم ولی اگر کار مکتوبی بکنیم باید دوستان روی این کار بکنند.

یک مطلب راجع به قرآن همین اجتهاد به شکل منبع اجتهاد هم این مطالب درباره‌اش آمده آن متنی که می‌رویم سراغش و اجتهاد رویش کار می‌کند درباره آن متن آمده که آن متن «**ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ**» و این یک منبع بی‌پایانی است همان‌طور که از بطن قرآن هم استفاده می‌شود و آن بطن هم که آْمده بعضی از مدارج بطن اختصاص به ائمه دارد بعضی از مدارج بطن همانی است که در طول زمان بطن می‌آید و می‌شود ظاهر. یک نظریه‌ای مرحوم علامه در مورد محکم و متشابه دارد که تا قبل از مرحوم علامه کسانی هم می‌گفتند ولی نظر رایج این بوده که آیات قرآن به دو دسته تقسیم می‌شود به محکم و متشابه. مرحوم علامه این تئوری را عوض کرده و حداقلش این است که فی‌الجمله می‌گوید این‌ها نسبی است یعنی یک چیزی ممکن است برای کسی متشابه باشد و برای یکی بشود محکم در یک اصلی متشابه باشد ولی در اصل دیگر بشود محکم. تنهایی متشابه است ولی به انضمام آیه دیگر می‌شود محکم از باب تفسیر آیه به آیه من نمی‌گویم کلاً این طور است من خودم این تئوری را به‌طورکلی قبول ندارم یک جاهایی آخرش متشابه است ولی فی‌الجمله این را می‌شود پذیرفت که متشابه و محکم در یک حدی نسبی است یعنی به تفاوت افراد و زمان‌ها و موقعیت‌ها و قرائن این‌ها می‌تواند محکم بشود متشابه و بالعکس متشابهات محکم بشود بطن هم همین‌طور است یک بطن مطلق داریم و یک بطن نسبی که می‌تواند ظاهر بشود متشابه هم همین‌طور است متشابه مطلق داریم و متشابهی که می‌تواند با اجتهاد و تلاش مفسران بشود محکم این یک نظریه‌ای است در جای خودش که من عقیده‌ام این طور است که متشابه مطلق داریم و متشابه نسبی و بطن هم بطن مطلق داریم و بطن نسبی. آن وقت اجتهاد کارش این است که متشابهات را در آنجایی که نسبی است محکمش می‌کند بطون متنی را ظاهرش می‌کند این در مورد خود قرآن است که اصلاً قرآن یک حقیقتی است که در مرتبه واصلش و ابلاغی‌اش و نازلش بنا بر این‌که تحریف نیست یکی است در مرتبه مکشوف و اجتهادی و کشف دلالاتش حالت نسبی دارد یعنی تدریجی و تکاملی دارد و علتش این است که منبع بی‌پایان و ذخیره پایان‌ناپذیر است و هر چه قدر روی آن کار بشود می‌شود حقایق جدیدی را به دست آورد این در مورد قرآن هذا بالنسبه الی الکتاب و قرآن. همان‌طور که در بحث قبلی گفتیم قرآن همه چیز را گفته. یک بطن‌هایی دارد که ما دسترسی به آنها نداریم و اگر در اخبار و روایات هم بوده احتمال ضیاع دارد و لذا در قرآن فاصله این درجات خیلی به هم نزدیک است و به دلیل این‌که قرآن یک بطن مطلقی دارد که در دسترس قرا نمی‌گیرد و بخشی هم در روایات آمده که احتمالاً ضایع شده و دست ما نرسیده از این جهت است که می‌گوییم دایره وصول پایین‌تر از آن بلوغ است

س: واصل اعم‌تر است ولی دین مکشوف چه طور؟

ج: دین مکشوف قطعاً ضیق‌تر است در قرآن واصلش با آنچه ابلاغ شده یکی است به لحاظ متن منتهی مفهومش ممکن است کمتر از واصل باشد و دائم هم بسط پیدا می‌کند اما در سنت که بیاوریم آن وقت به همان شکلی می‌شود که واصل سنت هم عین آن نیست که ابلاغ شده که قبلاً هم توضیح دادیم این بالنسبه الی الکتاب و قرآن اما بالنسبه الی الروایات آنجا هم همین‌طور است برای این‌که در باب روایات هم اولاً دارد که کلامنا صعب مستصعب باز تعبیر دیگری دارد که کلام ما هم محکم و متشابه دارد باز در روایات دیگر دارد که کلام ما ظاهر و باطن دارد و علاوه بر آن دلالت که همه این ارجاعاتش باید انجام بشود روایاتی هم دارد که «**رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْه‏**‏»[[4]](#footnote-4) که روایت معتبری است که در جلد 18 رسایل آمده همان جا که ترغیب کرده به نقل حدیث. این را هم در حاشیه بگویم که گفتیم آن نقش محدثان و فقهاست که آیات و روایات را اگر ببینید درباره پیامبر و ائمه می‌گوید و ما علی الرسول الا البلاغ یا این‌که ائمه نقششان ابلاغ بوده در مورد محدثان ترغیب به حدیث و نقل روایات و این‌ها واردشده در مورد فقها و دانشمندان هم ترغیبی که به فهم روایات شده به استنباط از روایات شده ترغیبی که به مراجعه مردم به فقها و اهل نظر در روایات شده این هم خودش طایفه‌ای از روایات دارد. این هم یک بحث بود که اجتهاد یک پدیده تدریجی و متکامل است و بسط می‌دهد و این همان چیزی است که همه آن دایره‌های قبلی می‌گفتیم دین ضیق شد

اما اینجا می‌گوییم با اجتهاد درواقع در عصر غیبت دین می‌تواند بسط هم پیدا بکند البته این بسط یک بسط ظاهری است که گاهی با واقع مطابق است و گاهی مطابق نیست و که همان نظریه تخطئه را باید گفت که فی‌الجمله قطعاً اجتهاد در طول زمان به حقایق جدیدی دسترسی پیدا می‌کند و طبق همین روایات چه در بخش فقهی و چه در بخش‌های کلامی و معارفی در حوزه‌های دیگر اصلاً آن فهمی که از تفاسیر و اجتهاد و توحید و خیلی از معارف پیدا شده قبلاً نبوده و این‌ها بعدها پیدا شده؛ و البته اجتهاد نظریه‌مان همان نظریه تخطئه است که ربما ینطبق الی الواقع و ربما لایؤدی الی الواقع.

این هر چه هم بسط پیدا می‌کند همان واصل است یعنی با بسط او دایره وصول هم بسط پیدا می‌کند ولی در متن منطوی بوده که این دارد ایضاحش می‌کند از آن اجمال به تفصیل درمی‌آورد اگر آن وصول را وصول اجمالی بگیریم بله من وجه می‌شود این درواقع چیز جدیدی را نمی‌آورد از لحاظ منبع اصلی بلکه فهم او را بسط می‌دهد و لذا به نحوی می‌شود گفت آن مطلق است

س: در بحث‌های علوم قرآنی آیات قرآن قطعی السند و ظنی الدلاله است و روایات هم برعکس قطعی الدلاله و ظنی السند هستند آن وقت با توجه به فرمایش شما چه طور می‌شود؟

آن جمله‌ای است که تقریبی است و جمله صددرصد درست نیست اولاً در قرآن که می‌گوید قطعی السند و ظنی الدلاله است مطلق نیست قطعی السندش مطلق است ولی ظنی الدلاله‌اش نه در قرآن صراحت و ظهور و اشعار همه‌اش را دارد هم نص داریم و هم ظهور داریم و هم اشعارات دارد قرآن و لذا کلی نیست در روایات هم که دارد قطعی الدلاله و ظنی السند آن هم هیچ کدامش تام نیست فی‌الجمله این طور است والا روایات قطعی السند داریم و روایات متواتر همان‌طور که در دلالت روایات هم گاهی قطعی است و در خیلی از موارد در دایره خیلی وسیع ظهورات است و لذا آن قاعده یک بیان تقریبی است که فی‌الجمله درست است یعنی بیشتر در آنجا تأکید روی این است که قرآن سندش ثابت است ولی در روایات می‌شود سندش را یک جاهایی چیز باشد ولی این فی‌الجمله است نه کلی. آنچه اینجا مطرح می‌شود با توجه به اینکه ما نظریه تخطئه را داریم و اجتهاد، نمی‌گوییم چیز جدید درست می‌کند بلکه تلاش می‌کند به واقع برسد که گای می‌رسد و گاهی نمی‌رسد.

آیا اجتهاد معرفت را نسبی نمی‌کند؟ این یک سؤال جدی است که در بحث انتظار از دین و نسبیت معرفت دینی که به چند بحث ارتباط پیدا می‌کند که بعدها درباره‌اش صحبت می‌شود و فی‌الجمله نمی‌شود گفت که همه معارفی که به دست می‌آید حالت نسبی دارد بلکه ما امور قطعی و ضروری هم داریم که در جای خودش بعدها باید بحث کرد. سؤال جدی که وجود دارد این است که وقتی که دین واصل با آنچه درواقع پیش ائمه یا ابلاغ شده منطبق نیست و یک چیزهایی از دست رفته چه قدر می‌شود به آنچه ما داریم اعتماد بکنیم با توجه به آن پنج شش عاملی که رخ داده بود در تحول تاریخی از جمله خود نقل به معنا که ائمه اجازه دادند به نقل به معنا؛ که نقل به معنا ممکن است دلالت‌ها را خیالی زیرورو بکند با این اوضاع و احوال شما چطور می‌توانید به آنچه دارید اعتماد بکنید. این همانی است که بعضی را برده به سمت انسداد کبیر و قائل به این‌که ظن از باب انسداد حجت است یعنی راه درستی برای کشف در دست ما نیست و لذا از باب این‌که مطلق ظن حجیت دارد به این ظنون عمل می‌کنیم که این را انشاءالله بحث می‌کنیم

1. **- زخرف / 4.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- ق / 16.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 61.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 403.** [↑](#footnote-ref-4)